

که عمر خود را در ایران و خارجه با خدمت دولت و ملت بسر برده؟» گفت «شاه بموجب تلگراف چنین حکم کرده»

شب آمد . غره ماه محرم بود . برای من ملاحظه حال مستشار - الدوله بلا و مصیبت شدیدی بود . امید از همه جا کوتاه شد، درحالیکه چنین مرد بزرگی را در آن سن و ضعف پیری حبس و زنجیر و کند کنند برای ماها چه امید خلاصی است ؟ . نایب جعفر قلی آمد. از شدت اندوه تب کرده بودم باو گفتم «خواهش دارم هر دوپای مرا خلیلی کنی و زنجیر بگردنم بگذاری و جناب مستشارالدوله را زنجیر و خلیلی نکنی . آخر زنجیر و خلیلی نه برای اینست که محبوس نتواند گریخت؟ آیا گمان هست که آن مرد نجیب با اینحال بگریزد؟» گفت: «تو تب داری ، اگر تبتدار نبودی چنان میکردم که تو میخواستی ، تا بدانسی چه لفت دارد!» . پس از اینکه او رفت شنیدم صدای ناله مستشار - الدوله بلند شد . یکی از قراولها را که مهربان بود خوانده گفتم: «ببین باین شخص محبوس محترم چه عارض شده؟» گفت: «من قدرت رفتن ندارم ، قدغن است کسی از چاتمه‌ای به چاتمه دیگر نباید برود .» گفتم: «از قراولان او سؤال کن» سؤال کرد . گفتند «چون مستشار - الدوله باد فتق دارد زنجیر و خلیلی شده آن مرض زور آورده بحالت بدی است و نفسش بشماره افتاده .» گفتم «بنایب جعفر قلی اطلاع بدهید بیایید» . گفتند «میترسیم غیظ کند و فحش بدهد» گفتم: «بدانید اگر باو صدمه‌ای عارض شود برای سعیدالسلطنه و شماها بداست ، شاه مواخذه میکند . نگاهداشتن حکم شده نه کشتن!» ...

فردا مستشارالدوله سخت مریض شد به سعیدالسلطنه اطلاع دادند که مستشارالدوله مریض است و سیاح هم به تب ونوبه مبتلا شده . او طبیب فرستاد بعد از دیدن مستشارالدوله بمحبس من آوردند ... چند روز به آن حال بودم کم کم مرض رفع شد . محمد ابراهیم فراش از طرف آقای مستشارالدوله ابلاغ سلام کرده گفت: «میگوید تکلیف اظهار آشنائی نبود والا شما را فراموش نکرده‌ام و در میان محبوسین غیر شما را نمی‌شناسم» . من هم اظهار دلسوزی و ارادت کردم . دوروز آن مرد محترم در زنجیر بود . روز سیم سربازان مژده دادند که تلگراف از طهران رسید گویا همه شما مرخص خواهید شد . لکن بعد از چند دقیقه فراشباشی و رئیس تلگراف بمحبس مستشارالدوله آمدند ، معلوم شد پسر مستشارالدوله طبیب خاص ظل السلطان است ، ظل - السلطان واسطه شده او را آزاد کنند، نایب السلطنه اخلاص کرده لکن بالاخره تلگراف شد که خلیلی و زنجیر را از او بردارند و یکی از نوکر -

هایش را در خدمت او بگذارند (۱۰).

«مستشارالدوله» پس از ، تحمل زجر و شکنجه فراوان ، سرانجام باوساطت «ظل السلطان» و «میرزا علی خان امین الدوله» از زندان «قزوین» خلاص شد و به «تهران» رفت و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری درگذشت. اما او که سالیان دراز زجر و شکنجه استبداد ناصری را تحمل کرده و همه رجال عهد ناصری را (جز چند استثنا) از یک قماش میدانست تنها راه انتقام از اینان را در این دید که وصیت کند تابوتش بردوش چند حمال از همان توده مردم که سالها برای آسایششان خون دل خورده بود حمل شود نه بردوش چند سیاستمدار آلوده . و آسایشگاه ابدیش را نیز درصحن شرقی «قبرآقا» تعیین کرد نه در آرامگاههای اشرافی. سرانجام این آرزویش عملی شد و تابوت او بردوش چند حمال به صحن «قبرآقا» حمل و در همانجا بخاک سپرده شد .

«میرزا یوسف مستشارالدوله» را باید یکی از دلیرترین و بافرهنگترین آزادیخواهان عصر استبداد ناصری نامید . اوطی سالها اقامت در «اروپا» به زبانهای «روسی» - «انگلیسی» و «فرانسسه» تسلط پیدا نمود و از راه وقوف باین سه زبان بود که با آثار متفکران انقلابی «روسیه» و «فرانسسه» «انگلیس» آشنا شد و حاصل آن همانگونه که دیدیم «رساله یک کلمه» بود که پایه‌های استبداد ناصری را به لرزه درآورد و وحشت استبداد از او بجائی رسید که برپای این پیرمرد هشتاد ساله کند وزنجیر و خلیلی نهادند و رساله را آنقدر برسرش کوفتند تا چشمانش آب آورد .

از آثار دیگر «مستشارالدوله» میتوان «کتابچه بنفش» (درباره راه آهن سراسری ایران) و نیز نامه مفصلی را که در سال ۱۳۰۶ هجری قمری هنگامی که کارگزار ایالت «آذربایجان» بود ، به ولیعهد (مظفرالدین شاه) نوشت ، ذکر کرد در این نامه مستشارالدوله معایب استبداد و ضایعات آنرا دقیقاً برای «مظفرالدین شاه» شرح داده و نتیجه گرفته است که اگر دولت ایران ب فکر تأمین آزادی مردم نیافتد ، سرانجام مردم ، خود طلب این حق را خواهند کرد. (۱۱).

## زیرنویس «میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی»

- ۱- یوسف مستشارالدوله ، رساله یک کلمه (تهران ، ۱۲۸۷ قمری) مقدمه کتاب .
- ۲- ناظم‌الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، باهتمام علی اکبر سیرجانی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۲۰۴
- ۳- همان کتاب ، ص ۲۰۵
- ۴- رساله یک کلمه ، مقدمه
- ۵- ایضاً ، ص ۸
- ۶- ، ص ۱۱
- ۷- ، ص ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹
- ۸- ، ص ۵۴ ، ۵۵
- ۹- تاریخ بیداری ایرانیان ، ص ۲۰۵ ، جلد اول
- ۱۰- حاج سیاح ، خاطرات ، ص ۳۸۶ ، ۳۸۵ ، ۳۸۴ ، ۳۸۳
- ۱۱- چون متن این نامه ، بسیار مفصل است از فکر آن خودداری کردیم . این نامه در صفحات ۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶ ، کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» جلد اول بچاپ رسیده است .

## میرزا ملکم خان ناظم الدوله

در تاریخ «اندیشه مشروطه ایران» و «استقرار حکومت قانون» ، «میرزا ملکم خان ناظم الدوله» سهمی بس بزرگ دارد . سهمی آنچنان بزرگ و تالیفاتی آنچنان حیاتی و سودمند ، که اگر مسئله شخصیت او در میان نبود و همدستیش در واگذاری امتیازات گوناگون به دولت «انگلیس» مطرح نمیشد . بی‌هیچ تردید او را بزرگترین متفکر «مشروطه» ایران میدانستیم . اما ... در بررسی زندگی و آثار ملکم، نباید شخصیت او را از رساله‌های سیاسی و فعالیت‌های آزادیخواهانه‌اش جدا نمود . «میرزا ملکم خان» در سال ۱۲۴۹ قمری در «جلفای اصفهان» بدنیا آمد . پدرش «میرزا یعقوب» مردی بود اهل کتاب و مطالعه و زبان فرانسه را می‌دانست و معلم «ظل السلطان» در همین رشته بود . گویا زبان «روسی» نیز میدانسته . زیرا که چندین سال مترجم سفارت «روس» در تهران بود . هرچند که در آن ایام زبان «فرانسه» زبان سیاستمداران بود و بسیاری از مکاتبات «میرزا یعقوب» ب زبان «فرانسه» انجام گرفته است . بنابراین روسی دانستن یا ندانستن او چندان اهمیتی ندارد . دورساله داشته . بنامهای «افزایش ثروت» و رساله دیگری در باب انتقاد سیاسی که نام بخصوصی ندارد . و به «ناصرالدین شاه» تقدیم شده است . «میرزا یعقوب» به‌ظاهر دیانت «مسیح» را ترک گفت و مسلمان شد تا در پیشرفت کارهایش خللی وارد نیاید . اما پس از مرگش او را در قبرستان «ارامنه» «استانبول» دفن کردند ! . او مورد توجه «میرزا تقی خان امیرکبیر» بود و یکبار نیز نشان شیروخورشید سرخ (درجه دوم) را دریافت کرد . درباره شخصیت «میرزا یعقوب»

حرفهای گوناگون گفته میشود اما مسلم آنکه او وابسته به دولت «انگلیس» بوده است . و برای آن دولت جاسوسی میکرده و در این زمینه دوسند جاسوسی از او در دست است که «خانمک ساسانی» و دیگران نقل کرده‌اند . «ملکم» فرزند چنین شخصی بود . در سن ده سالگی به «پاریس» رفت و در مدرسه «پلی تکنیک» پاریس به تحصیل پرداخت این مدرسه در سال ۱۷۹۴ و بعنوان مدرسه مهندسی نظام بوجود آمد. اما بعدها علوم دیگری نظیر علوم سیاسی و فلسفی و جامعه شناسی نیز در آنجا تدریس میشد . از برجسته‌ترین شاگردان این مدرسه، یکی هم «اگوست کنت» بود که بعدها «فلسفه تحقیقی» او در همین مدرسه تدریس میشد . «ملکم» در مدت تحصیل در این مدرسه با فلسفه تحقیقی «کنت» آشنا شد ، و از آن تاثیر فراوان گرفت (در این باره حرف مفصلی داریم) . پس از بازگشت به ایران ، در سال ۱۲۶۷ بعنوان مترجم وزارت خارجه بخدمت دولت درآمد و یکسال بعد در مدرسه «دارالفنون» به تدریس پرداخت .

در سال ۱۲۷۲ (۱۸۸۵ میلادی) بدنبال اختلافات «ایران» و «انگلیس» ، دولت ایران ، «فرخ‌خان امین‌الدوله‌کاشی» را به «پاریس» فرستاد تا با وساطت «ناپلئون سوم» باین غائله خاتمه دهند. «ملکم» در این سفر بعنوان مترجم به همراه «فرخ‌خان» بود . اما در واقع مشاور او به حساب می‌آمد ، و گویا در این سفر ، خدمات فراوانی انجام داد . زیرا که در بازگشت ، طی یک فرمان رسمی ، بدرجه سرتیپی ارتقا یافت و نشان درجه اول «شیروخورشید» سرخ گرفت . در بین سالهای ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ قمری ، «فراموشخانه» ایران را بنا نهاد اما این فراموشخانه ، رابطه رسمی با لژهای «فرانسه» و «انگلیس» نداشت. «ملکم» که در «فرانسه» با اندیشه‌های آزادیخواهانه فرانسویان آشنا شده بود ، با تاسیس «فراموشخانه» قصد داشت که ابتدا رجال و درباریان را با اصول آزادیخواهی آشنا کند و بعدها آنها بمیان توده مردم بکشاند . و بهمین جهت رندی نمود و «شاهزاد جلال‌الدین میرزا» فرزند «فتحعلی‌شاه» را به ریاست لژ انتخاب نمود تا هرگونه سوء ظنی را از دل شاه بزدايد . اما پس از مدت کوتاهی که از تاسیس لژ گذشت، بدخواهان و دلبستگان به حکومت خودکامه ، آغاز به نمایی کردند و سرانجام شاه دستور تعطیل «فراموشخانه» را داد و آگهی آن در تاریخ دوازدهم ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۸ قمری در روزنامه دولتی بچاپ رسید. ناظم‌الاسلام کرمانی، در همین باره مینویسد: «در اوایل سلطنت ناصر-الدین شاه مشارالیه مجلسی در طهران تشکیل داد و نام آن را فراوش-

خانه نهاد . خواست به توسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل و عقد اندازد و نفاقی را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود مرتفع سازد . بلکه به این بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . منافقین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلم داده ، مجلس و فراموشخانه را به طاق نسیان و عدم گذارند» (۱) . پس از برجیده شدن «فراموشخانه»، «ملکم» با عنوان «مستشار سفارت ایران» در «استانبول» به آن دیار رفت و تا سال ۱۲۸۸ یعنی قریب به ده سال در آنجا اقامت کرد و رساله‌های فراوان ، از جمله رساله «شیخ و وزیر» را در همانجا نوشت .

در سال ۱۲۸۸ ، پس از آنکه «مشیرالدوله» صدر اعظم ایران شد، او را به ایران خواند و «ملکم» در سال ۱۲۸۹ به «تهران» آمد و پس از آنکه «سیهسالار» صدراعظم شد ، در اواسط ماه رمضان ۱۲۸۹ با عنوان وزیر مختار ایران به «لندن» رفت تا مقدمات سفر «ناصرالدین شاه» به فرنگ را فراهم آورد . «ملکم» از سال ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۹ با سمت نماینده سیاسی ایران ، و از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۶ قمری با عنوان سفیر کبیر ایران در «لندن» زندگی کرد و بدنبال اقتضای امتیاز «لاتاری»، از تمام مشاغل دولتی معزول شد و بدنبال آن از راه قلم و زبان به حمله به دولت ایران پرداخت و این مدت ، قریب به ده سال بود . پس از مرگ «ناصرالدین شاه» ، بعزت تمجیدی که از «مظفرالدین شاه» کرده بود ، در سال ۱۳۱۶ بعنوان سفیر ایران به «ایتالیا» رفت و پس از گذشت ده سال، سرانجام در جمادی الثانی ۱۳۲۶ قمری (ژوئیه ۱۹۰۸) در «سویس» درگذشت .

معیار قضاوت ما درباره شخصیت ملکم چنین است: در زمینه اخلاق ، او را همپای سایر سیاستمداران عصر ناصری میدانیم . یعنی مردی پشت‌هم انداز ، پول دوست و مقام پرست و استفاده‌جو . «آدمیت» او را «مسک و پول دوست، نامجو و عظمت طلب و ...» معرفی میکند (۲) . «کتیرایی» می‌نویسد: «... اما بدیده ما ، گذشته از این ، ملکم چیز-های دیگری هم میخواست» است : یکی این که ، با برپا کردن فراموش-خانه ، نیرویی بهم زند و از آن سودجویی کند . دیگر آنکه از پولهایی که به نام‌های گوناگون از کسانی که به فراموشخانه میپیوستند ، می‌گیرد ، جیب خود را پرکند . در این باره توضیحی بایسته مینماید : نوشته‌اند که «ملکم» از کسانی که عضو «فراموشخانه» میشدند پول‌هایی میگرفته است و با بدیده داشتن این که ، کسان سرشناس و دم‌کلفتی چون امام جمعه و سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله و مانند آنان ، به فراموشخانه پیوسته بودند ، میتوان گمان برد که اندازه

این پول‌ها ، نبایستی کم بوده باشد . از نامه‌ای هم که ملکم در زمان دوری از ایران و بی‌مهری شاه به او ، به تهران نوشته ، همین معنی برمی‌آید ، مینویسد :

«... والله بالله هریک از تکالیف را که اشاره بفرمائید قبول خواهم کرد . به همه حالت راضی هستم ، مگر بیکاری ، حتی بیکاری را هم قبول خواهم کرد اما بشرط اینکه اسباب گذران من مهیا باشد . اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بیکار بمانم ، این نخواهد شد . من اگر حقه بازی بکنم سالی هفت هشت هزار تومان عاید من میشود ، اگر فراموشخانه برپاکنم ، سالی بیست سی هزار تومان مداخل می‌کنم ، و...» (۳).

در زمینه پول پرستی «ملکم» ، دولکه سیاه بسیار بزرگ در زندگی او وجود دارد . امتیاز «رویترو» و امتیاز «لاتاری» و در این مسئله ، دوستو دشمن هم‌راند . جریان امتیاز «رویترو» بدین ترتیب بود که : در سال ۱۲۹۰ ، هنگام اولین سفر ناصرالدین شاه بفرنگ ، «ملکم» از طرف دولت ایران مأموریت یافت ، که به اروپا رفته ، مقدمات سفر «ناصر-الدین شاه» بفرنگ را آماده کند . در طی همین سفر بود که «سپهسالار» با همدستی «ملکم» و چند تن دیگر ، در مقابل گرفتن دویست هزار لیره ، این امتیاز فنگین را بدولت «انگلیس» واگذار کرد . هرچند بیشترین مقدار از این پول را «صدر اعظم» و «شاه» به جیب ریختند ، اما سهمی از آن نیز به «ملکم» تعلق گرفت .

امتیاز «رویترو» ، به معنی واگذاری کامل خاک ایران ، در مقابل دویست هزار لیره به دولت انگلیس بود . طبق این قرارداد که در اختیار «بارون جولیس رویترو» و مدت آن هفتاد سال بود ، این امتیازات بدولت «انگلیس» داده شد :

- ۱- احداث کمپانیهای مختلف
- ۲- امتیاز انحصاری راه آهن بحر خزر تا خلیج فارس
- ۳- ایجاد تراموا
- ۴- زمین و ریگ و سنگ و سایر مصالح ساختمانی رایگان
- ۵- معافیت ماموران انگلیس و وسایل آنها از پرداخت گمرک و مالیات
- ۶- حق انحصاری بهره‌برداری از معادن ذغال سنگ و آهن و مس و سرب و پترول (نفت) و سایر معادن زیرزمینی
- ۷- استفاده رایگان از املاک خالصه - امتیاز بهره‌برداری از جنگلهای ایران

۸- حق انحصاری استفاده از آب رودخانه‌ها و ایجاد سد‌ها و بندها و استخرها

۹- امتیاز تاسیسی بانک

۱۰- امتیاز بخش گاز و سنگفرش کوچه‌ها و تزئین پایتخت و راه‌ها و شوسه‌ها و تلگرافخانه و پست خانه و آسیاب و کارخانجات مختلفه و..... (۲)

اهمیت این قرارداد، یا در حقیقت، اهمیت فروش خاک ایران و ملت ایران در مقابل دو بیست هزار لیره بدولت «انگلیس» به حدی بود که «سر هنری رالینسون» می‌نویسد: «این امتیاز مقدرات ایران را با انگلیسیها توأم نمود و پس از این ایران با دست انگلیسیها بطرف شاهراه ترقی سوق داده خواهد شد، و قتیکه این امتیاز بطبع رسید و در دنیا منتشر شد دیده شد که دارای این مزایای بی‌شمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سر تا سر ایران بدست انگلیسیها افتاده است، هیچ‌کس قادر نبود یک چنین واقعه را پیش‌بینی بکند که یک روزی یک چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع دولت انگلیس بیفتد. علاوه بر تمام خطوط راه آهن ایران و تراموای که انحصار آن تا هفتاد سال بیرون رویتر و اگذار شده بود، تمام معادن ایران نیز جز معادن طلا و نقره و سنگ‌های قیمتی در این امتیاز و اگذار شده. علاوه گمرکات و آبیاری اراضی و احداث قنوات و کانالها بصاحب امتیاز و اگذار شده بود» (۵) در امضای این قرارداد تنگین، «میرزا ملکم‌خان» نقشی اساسی داشت. «لامین الدوله» در این باب می‌نویسد: «حاج شیخ محسن‌خان که این اوقات در دربار دولت انگلیس سمت مصلحت‌گذاری و شارژ دافری دارد فرصت غنیمت کرده و بایکی از طرفهای لندن برای ایجاد راه آهن در ممالک ایران قرارنامه ترتیب داده و متوسط محمدآقا سرهنگ برادر خود بطهران فرستاده که بمساعدت مشیرالدوله مقبول و موفی افتد. مختصر این قرارداد آنکه (بارن رتر) مادر و متمساز است باحداثت بکمرشده راه آهن از بحر خزر الی خلیج فارس و... درمصل دیگر محل ضمانت دولت را از انتفاعات معادن و جنگلها و رودخانه‌ها و اراضی قوات قرار داده بود... لیکن در این بین حسینعلیخان گروسی که بجای حاجی میرزا حسین‌خان به وزارت مختار و اقامت استامبول مأموریت داشت سوء مزاج خود و ناسازگاری هوای استامبول را بهانه کرده استعفاء نمود. حاجی شیخ محسن‌خان را بجای او باستامبول مأمور کردند و میرزا ملکم خان بسمت وزیر مختاری باقامت دربار انگلیس معین شد. بالمناسبه قرارنامه بارن رتر بدست او افتاد و



حاجی محسن‌خان از قسمتی از انتفاعات خود محروم ماند و در میان دو دوست قدیم و گرامی نزاع برخاست و... (۶).

و نیز «اعتماد السلطنه»، وزیر انطباعات «ناصرالدین‌شاه»، که از دشمنان «ملکم» و سیاست دولت «انگلیس» بود، در کتاب «خلعه» در چند نقطه «اشاره به «ملکم» و «قرارداد رویتر» دارد و از جمله در فصل محاکمه میرزا حسین‌خان سپهسالار از زبان او مینویسد: «... بعد ملکم حق‌باز نادان را که جز شارلاتانی و ادعا هیچ نداشت پس از آنکه مدت‌ها دولت و ملت ایران از شیر او آسوده بودند به ایران طلبیدم و چندی مستشار مخصوص خود نمودم... آنگاه او را به وزیر مختاری به لندن فرستادم. خواستم به غرض شخصی با معیرالممالک، دستگاه او یعنی خزینه دولت را هم بزخم و پانک در ایران دایر کنم و راه آهن بکشم... ملکم محیل طماع هم‌چون از خیالات من باخبر بود در این مقاصد بلکه در این مفاسد یامن همدست شده با شخصی که آن وقت از جانب دولت ایران در لندن مأموریت داشت بساخت و روتر نامی از صرافان بسیار متمول انگلیس را تطمیع نمودند. آن خام طبع مبلغهای گزاف به من و ملکم و آن مأمور و جمع دیگر از رجال دولت ایران در طهران رشوه داد و امتیاز نامه راه آهن را بگرفت، و در آن امتیازنامه هم دایر کردن پانک بود هم استخراج معادن، هم همه چیز» (۷).

همین نویسنده، در فصل محاکمه «امین السلطان» (اتابک) نیز اشاره‌ای به «رویتر» و «ملکم» دارد و مینویسد: «... ملکم‌خان ارمنی وزیر مختار ایران در لندن، چون ابتدا یعنی وقت دادن امتیاز به رویتر، مبلغها از او رشوه گرفته بود و این دفعه هم که پسر روتر به طهران می‌آمد برای آنکه پشت بند برای خود درست کرده باشد باز به جوی سبیل ملکم را چرب کرده، آن ارمنی آبستن هم نوشتجات جعلی از لندن به پایتخت فرستاد که دولت انگلیسی چنین و چنان می‌گوید و مطلب چند اظهار می‌نماید و در باب حقوق ثابت روتر جداً ایستادگی دارد» (۸).

در اینکه روابط «اعتماد السلطنه» با «ملکم»، حسنه نبوده، هیچ حرفی نیست اما باید در نظر داشت که او شدیداً ضد دولت استعماری «انگلیس» و ایادی آن در ایران بوده است. او در همین فصل محاکمه «اتابک»، تصویری منصفانه از اخلاق و علم ملکم به دست می‌دهد و می‌نویسد: «خود ملکم عالم بی‌عمل است و زنجور عسل. در صورتی که متصف به صفات رذیله است پلیتیک دانی او را نمیتوان انکار کرد» در وقتی که غرض او مرضی نداشته باشد، ناصح خوبی است و راهنمای

ماهری اما چون پای فایده شخصی و تصور بعضی منافع به میان آید، علمش نیز چون عملش هیچ می شود» (۹).

لکه سیاه دیگری که بردامان «ملکم» چسبیده، امتیاز «لاتاری» است که باتشویق او و بدست او انجام گرفت. جریان لاتاری بدین قرار بود که در سفر سوم «ناصرالدین شاه» به فرنگ او در ماه ذیقعده سال ۱۳۰۶ قمری (۱۸۸۸ میلادی)، هنگامیکه شاه مشغول بازدید از «اسکاتلند» بود، «ملکم» با پرداخت هزار لیره طلا به «ناصرالدین شاه»، امتیاز دایر کردن «لاتاری» در ایران را برای مردی بنام «بوزیک دوکاردوال» Buzic de Cardoal گرفت. و چون «امین السلطان»، سرخود را از این خزانه، بی کلاه دید، شروع به تحریک علمای مذهبی نمود و علما فتوا دادند که «لاتاری» نیز نوعی قمار و حرام است. و شاه نیز که پس از بازگشت به ایران (در تاریخ صفر ۱۳۰۷-۱۸۸۹ میلادی) با مخالفت علما و «امین السلطان» روبرو شده بود و نیز مبلغ رشوه‌ای را که «ملکم» باو داده بود بسیار کم میدانست، تصمیم به لغو امتیاز گرفت. و در تاریخ یازدهم ربیع الثانی ۱۳۰۷ (پنجم دسامبر ۱۸۸۹) طی تلگرافی به «ملکم»، امتیاز را لغو نمود. اما پیش از آنکه این تلگراف بدست «ملکم» برسد، او در مقابل چهل هزار لیره، این امتیاز را به یک شرکت انگلیسی فروخت. بدنبال پخش خبر لغو امتیاز، شرکتی که اقدام به خریداری آن کرده بود کار را بدادگاه کشاند و از «ملکم» شکایت کرد اما پیش از این واقعه، «ناصرالدین شاه» برای حفظ موقعیت خود و اینکه در این مسئله، «ملکم» نام او را بر زبان نیاورد طی یک تلگراف که در تاریخ شانزدهم مارس ۱۸۹۰ به «لندن» مخابره کرد، او را از تمام مشاغل دولتی خلع نمود. کار «ملکم» و خریداران انگلیسی امتیاز در دادگاه به درازا کشید و سرانجام دادگاه، «ملکم» را محکوم ساخت. اما «ملکم» زرنگ، پس از اعلام حکم دادگاه، طی نامه‌ای به دادگاه اطلاع داد که چون از همه مشاغل محروم شده، مفلس می‌باشد و بدین ترتیب، از استرداد چهل هزار لیره‌ای که از شرکت گرفته بود، خودداری کرد. در همین ایام «سید جمال‌الدین» نیز از ایران اخراج گردید و به «لندن» رفت و با همکاری «ادوارد براون» و «ملکم» مبارزه قلمی برضد «ناصرالدین شاه» را آغاز کردند. «امین - الدوله» در باب امتیاز لاتاری می‌نویسد: «اما ملک‌خان ناظم‌الدوله و امین السلطان که در عبور و اقامه شاه در خاک انگلیس کارشان بمشاجرت و منافرت کشیده بود مانند سباع که در سر طعمه، و لقمه حقد و غضب آنها مستولی است بیاد حق‌السمی (رژی) سوز و التهاب داشتند

و بیکدیگر مخلص و ناب مینمودند . تعهد مردی مجهول الحال فرانسوی موسوم به ویکننت دولاری در امتیاز لتری حربه تازه بدست امین - السلطان داد . بشاه عرض کرد امتیاز لتری را که ملک دولتخواه (پول دوست) بوقت گرفت اینکه شخصی بصد هزار تومان مشتریست و این سخن درپیش شاه ملک را بخاک سیاه نشاند چرا که بی پولی دستگاه دولت و بی احتسابی دفاتر مالیه و توارد مصارف ناگزیر شامرا چنان تشنه و بیقرار و دچار استیصال و اضطراب کرده بود که تا اسم پول برده میشد با همه هوشیاری گول میخورد و هرمراد و مقصود را بطمع دراهم معدود میتوانستند در حضرت پادشاهی انجام دهند (۱۰).

و نیز «اعتماد السلطنه» در همین باب ، در کتاب «خلسه» ، از زبان «امین السلطان» می نویسد: «شش ماه از این مقدمه گذشت . روزی ولف نزد من آمد و از آنجا که با ملک عداوت داشت فسقی از او بروز داد و گفت آن امتیاز لتری که در لندن به ملک دادید فوق العاده برای او فایده کرد ، امتیاز خود را به پنجاه هزار لیره وجه نقد و پنجاه هزار لیره وعده فروخته . من همان روز این مطلب را از قول ولف به خاکپای مبارک عرض کردم و مهیج خیال شخص بندگان همایون شدم و گفتم امتیاز به این بزرگی را که ملک به صد هزار لیره می فروشد چرا باید به شما فقط هزار لیره بدهد، (۱۱).

باتوجه باینکه هر دو نویسنده سابق الذکر (امین الدوله و اعتماد السلطنه) این یادداشتها و خاطرات را در خلوت می نوشته اند و هیچکس از وجود آن اطلاعی نداشته ، و نیز باتوجه باینکه نوع تضاد هر دو آنها در این باب ، بیک نوع است میتوان به صدق گفتار نویسندگان آن یقین داشت . نویسنده دیگری نیز اشاره ای باین مطلب دارد و می نویسد : «از جمله امتیازاتی که لرد گرزن اسم میبرد یکی هم امتیاز لاتار بوده آنچه من اطلاع دارم این امتیاز را میرزا ملکم خان از شاه گرفت و اتابک اعظم نیز در این کار ذی نفع بوده این امتیاز را میرزا ملکم خان در لندن بیک مؤسسه انگلیسی فروخت و چهل هزار لیره گرفت در سر تقسیم یا درباره مسائل دیگر بین میرزا ملکم خان و صدراعظم ایران که در آن تاریخ میرزا علی اصغر خان بود بهم خورد و همین مسئله باعث شد که ملک از سفارت ایران در لندن معزول شد» (۱۲).

درباره صدق گفتار اینان در مورد چهل هزار لیره ای که «ملکم» گرفت ، سند مهمی داریم که در فصل مربوط به مرگ ملک، نقل خواهیم کرد .

«ملکم» جدا از پول پرستی ، بسیار شهرت طلب و خودخواه و

مقام پرست نیز بوده است . یکبار ، طی نامه‌ای رسمی ، خطاب به وزیر امور خارجه ، از او خواست تا با وساطت نزد ناصرالدین شاه ، لقبی برایش دست و پا نماید . لحن نامه بسیار تملق‌آمیز و چاکرانه است و این کار از کسی که در رسالتش مرتباً به تملق تاخته بعید بوده است . قسمتی از این نامه را نقل میکنیم: «... فقط به عرض این فقره جسارت می‌کنم ، که در این ده سال از برای عموم همگنان بنده ، پنج شش درجه ترفیع مقام حاصل شده است . بنده به هیچ وجه از استحقاق و قابلیت حرف نمی‌زنم ، که کیست که در مقابل این سیل فضایل که از وجود اقدس همایون شاهنشاه روحی فدا ، علی‌الدوام جاری میشود ، بتواند عرض هنری نماید . عرض بنده فقط این است که این القاب و التفاتهای ظاهری ، بی‌آنکه ضرری (به) دولت علیه داشته باشد ، از برای مقصود سفارت بنده ، اسباب پیشرفت کلی خواهد شد ، و چون دولت علیه اشکال عمده که عبارت از مخارج باشد متحمل شده است ، اقتضای بصیرت و دولتخواهی این است که فواید آن مخارج را به هر اسبابی که میسر بشود ، به قدر امکان بیشتر جلوه بدهیم . و یقین است که به واسطه این القاب معنی و ظاهر سفارت در هر مقام ده مرتبه بیشتر جلوه خواهد کرد ، و این فقره هم خود بدیهی است که رونق و جلوه سفارت شاهنشاهی هر قدر بیشتر باشد ، عاید منافع دولت و به خصوص راجع به شخص مقدس همایون شاهنشاه روحانفاده خواهد بود ، علی‌الخصوص در آن سفرهای موکب همایون که از برای آینده در نظر است ، روح مطلب این است تا مراحم بیکران بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحانفاده ، و همت حکیمانه ریاست بندگان عالی چه اقتضاً نماید - مکم. (۱۳).

پس از رسیدن این نامه به «تهران» ، شاه ، لقب «ناظم‌الدوله» به او داد و علاوه بر مقام سفارت کبری در «انگلستان» ، سفارت «آلمان» و «هلند» را نیز بدو واگذار کرد . ولی در مقابل از او خواست تا دولت «انگلستان» را وادار به قبول مسافرت رسمی شاه و درباریان به آن دیار نماید . «ملکم» با این لقب به «لندن» بازگشت و از سر خودخواهی و مقام پرستی ، خود ، لقب «پرنس رفورماتور» را نیز بدان افزود و همه جا با فخر ، این عناوین را یدک کشید .

بنظر میرسد که «ملکم» ، تنها در قرارداد «رویترا» و «لاتساری» شریک و بانی نبوده ، بل دستش در امتیازات دیگری نیز آلوده بوده است . چنانکه در نامه‌ای که در ذی‌عقده ۱۳۰۸ قمری به «اتابک» (امین - السلطان) صدراعظم وقت نوشته و این تاریخ ، درست یکسال و نیم

پس از عزل و سلب عناوین اوست می‌نویسد : «خلاصه رفیق‌جان ، ببخشید ، جناب اشرف وزیر اعظم ، مطلب این است که باید همه این پیسی‌ها را که یک دفعه بر سر من آوردید یک دفعه تلافی بفرمائید ، مناصب و مقامهای دولتی مرا باید بهتر از سابق رونق بدهید و باید جمیع آن امتیازات را که بمن وعده شده از قبیل تنباکو و غیره و تلافی آن ضررها که بر سر راه یعنی بر سر امتیاز راه آذربایجان بر من وارد آوردند ، همه را بدون چون و چرا بمن بدهید آن قراری که سفیر ایران رسماً در استامبول بمن داده بدرستی بعمل بیاورید میدانم که آن امتیازات را بدیگران داده‌اند اما من قبول ندارم و اگر مقصر بودم دخلی بوعده‌های دولت ندارد...» (۱۴).

درباره «ملکم» و اخلاق او ، فراوان میتوان نوشت ، از جمله نامه‌هایی که او پس از عزل به شاه و صدراعظم و دیگر رجال نوشت . و این نامه‌ها سراسر آکنده از تملق بود . اما ما بدلیل اینکه این کتاب مختص ملک‌خان نیست از ذکر آن چشم می‌پوشیم . «سعید نفیسی» ، ادیب و مترجم و محقق معاصر ، در زمان حیات خود دست به تحقیقاتی درباره «فراماسونری» در ایران زده بود که گویا اجل مهلتش نداد ، اما او مقداری از تحقیقات خود را در باب این فرقه ، در رمان سیاسی «نیمه راه بهشت» وارد کرد و از جمله در باب «ملکم» چنین نوشت : «فراماسونهای دسته فرانسوی نخست از یکی از شهرهای استامبول الهام گرفتند . جوانی از درمیانان جلفای اصفهان که بعدها میبایست درین گیرودار سیاست اروپایی در ایران کارهای بسیار بکند و حتی درتقلب در قمار و دلالی گرفتن از خرید و فروش‌های دولتی وارد شود و چنان مردم را از شعبده‌ها و نیرنگهای گوناگون خود خیره کند که حتی نسبت حقه بازی و تردستی مخصوص باو بدهند مأموریت پستی در سفارت ایران در استامبول داشت و مترجم فرانسه آن سفارتخانه بود... این جوان ارمنی ملکم پسر یعقوب از بهترین و دلیرترین و باوفاترین پیشروان و پیشوایان فراماسونها در ایران بود که در استامبول او را تربیت کرده و بایران برگردانده بودند تا مأموریت خود را انجام دهد...» (۱۵).

درباره مذهب «ملکم» نیز باید بگوئیم که او صدیق نبود و دودوزه بازی میکرد . پدرش «میرزا یعقوب» نیز که تظاهر به دین اسلام میکرد ، در باطن «ارمنی» بود و پس از مرگش ، طبق وصیت خودش ، او را در قبرستان «ارامنه استانبول» دفن کردند (ما باین میگوئیم تقیه و نیرنگ) . ملکم نیز تظاهر به مسلمانی میکرد . اما هنگامی که در

«استانبول» بود ، با «هانریت» ، دختر یک کشیش ارمنی ، بطریق مسیحیان ازدواج کرد و قبل از مرگ وصیت نمود که جسد او را بسوزانند .

حالا اگر محقق نامدار! معاصر اصراری در مسلمان بودن ملکم دارند ! و او را حتی «ازنظر اصول نیز مسلمان میدانند» (۱۶) به ما ربطی ندارد ، زیرا که این محقق نامدار، اصولا اصراری در مسلمان نشان دادن نامسلمانان دارند (۱۷).

«خانملک ساسانی» ، که خود در مراسم دفن «ملکم» حضور داشته ، می‌نویسد : «طبق وصیت خودش ، او را به شهر برن - که دارای دستگاه سوزاندن اجساد است منتقل کردند و خاکسترش را برای تسلیم به وراثت در کوزه‌ای ریختند . دختران ملکم خان در بیمارستان - های انگلستان پرستار بودند ، وقتی که خبر مرگ پدر را شنیدند به شهر لوزان شتافتند . وحتى پدرشان اسناد بانکها را که از آن جمله سند چهل هزار پوند لاتاری بود ، که دست نخورده در بانک دوفرانس گذارده بود ، به انضمام کوزه کوچکی محتوی خاکستر مرحوم ابویشان را که رویش شنونات و القاب و خدمات و تالیفات و آثار پدرشان با آب و تاب فراوان نوشته شده بود ، تسلیم دختران نمود . ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو - که محمد علیشاه به اروپا تبعیدش کرده بود - باجمعی دیگر از هم‌مسلمانان ماسونی وعده‌ای از ایرانیان جزو مشایعت کننده نعش بودند . نویسنده این سطور نیز در تشریفات مزبور حاضر بود» (۱۸).

میدانیم که تندوتیزترین آثار «ملکم» ، روزنامه «قانون» بود ، که در لندن منتشر میشد و حملات سختی به شاه و درباریان را به‌مراه داشت . نخستین شماره «قانون» در تاریخ اول رجب ۱۳۰۷ قمری (فوریه ۱۸۹۰) انتشار یافت و چهل و دو شماره دوام کرد . ملکم در شعار روزنامه قانون مینویسد: «ما چند نفر که به سعادت بخت و به تقدیر الهی مؤسس این جریده قانون شده‌ایم بر ذمت دولت پرستی خود حتم کرده‌ایم که از روی علوم و سرمشق‌های دنیا به قدری که در قوه ما باشد به خلق ایران یاد و نشان بدهیم که از برای اجرای قوانین چه‌نوع همت و چه قسم مساعی باید بکار ببرند ... جمیع حرکات دولت باید بعد از این مبنی بر قانون باشد . عزل و نصب عمال بایسد موافق قانون ، حبس موافق قانون ، جزا موافق قانون ، تحصیل مالیات موافق قانون ، محاکمات موافق قانون ، مصارف دولت موافق قانون ، حکمرانی و سلطنت موافق قانون ، سختی و عدالت ، فرمایش و اطاعت



همه باید به حکم قانون باشد ولیکن باید این حقیقت بزرگ را هم خوب ملتفت به‌شوید که استقرار قانون فقط باراده پادشاه میسر نخواهد بود، (۱۹).

اما باعتقاد ما ، «ملکم» در گفتن و نوشتن این نوع مطالب، راست و صدیق نبود، و از جان مایه نمی‌گذاشته است . زیرا که نامه‌های فراوانی از او در دست است که خطاب به شاه و صدر اعظم نوشته شده (این نامه‌ها تاریخ بعد و قبل از نوشتن این شماره قانون که شعارش را نقل نمودیم دارد) و تقاضای استرداد شغل خود را نموده است . ازجمله نامه‌ای است که تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۸۹۰ (ربیع‌الثانی ۱۳۰۸ قمری) را دارد و خطاب به «اتابک» (امین‌السلطان) صدراعظم وقت نوشته شده است .

«... حالا از بندگان عالی استدعای یک مرحمت خیلی بزرگ دارم ، نترسید ... حالا منتهای توقع من است که اگر ممکن است اقلاً باین خرابیها یک حدی بگذارید و این مرحمت بسته به همت عالی است که مخصوصاً امروز بروید بحضور بندگان اقدس همایونی روحنا-فداه و پسر از عرض منتهای عبودیت و تشکر بنده دولتخواه قدیم و فدوی مخصوص را پیش از این در تکلیف حق شناسی و ارادت فطری خود سرگردان و مضطر و معذب نگذارند و از روی رأفت و عظمت همایونی سرفروشت بندگی مرا بانگشت مرحمت مقرر فرمایند ، امر اقدس هرچه باشد دراین مقام تاریک آفتاب یک حیات تازه و منشاء هزار قسم تشکر و عبودیت بی‌انتهای خواهد بود...» (۲۰).

علت نشر روزنامه قانون و مقالات تندوتیز «ملکم» را تنها عزل او از مناصب دولتی و عواید آن میدانیم . و ایمانی راستین در آن نمی‌بینیم . چرا که همین نویسنده که در یکی از شماره‌های قانون، بیشترین و سختترین حملات را به «ناصرالدین‌شاه» کرد (چون بازگشت بایران را تا زمان مرگ ناصرالدین‌شاه ، از محالات میدانست) بلافاصله پسر از مرگ او در «اشتهارنامه آدمیت» نوشت : «شاه غفران پناه (ناصرالدین شاه) هیچ تقصیر نداشت . ویرانی ایران از وضع امور است نه از معایب اشخاص ... این پادشاه (مظفرالدین شاه) نیکوسرشت در خرابیهای گذشته هیچ شراکتی نداشته و هنوز از این ذات همایون هیچ حرکتی سرنزده که خلاف آئین باشد و...» و بدینگونه خط بطلان بر کلیه مقالات بظاهر انقلابی خود در روزنامه قانون کشید تا باین تملق گوئی ، سفارت ایران را در «ایتالیا» بدست آورده ، که مظفرالدین شاه موافقت کرد و ملکم موفق شد ! نویسنده‌ای عقیده دارد که : «هرگاه

سوانح و اتفاقات در سال ۱۸۸۹ و سال ۱۸۹۰ مطابق دلخواه سید جمال‌الدین اسدآبادی و میرزا ملکم خان سفیر کبیر ایران در لندن پیش نمی‌آمد هیچ‌یک بخط آزادیخواهی نمی‌افتادند .

اگر میرزا ملکم‌خان در سفارت ایران در لندن در مقام خود باقی می‌ماند و صحبت از چهل هزار لیره فروش امتیاز لاتار نبود و می‌گذاشتند ملکم این پول را تصاحب می‌کرد روزنامه قانون بوجود نمی‌آمد و مانند زمان سابق به مداحی شاه و اتابک مشغول بود تا درگذرد، (۲۱) .

این جنبه‌هایی از شخصیت ملکم بود . اما هرچه اخلاقیات او پست بود دانشش بسیار بود . «ملکم» چه از نظر فراوانی رسالات متعدد و چه از نظر میزان اطلاعات سیاسی و قانون‌گذاری ، در زمان خود یکتا بوده است . مؤلفی می‌نویسد: «ملکم مردی بود جامعه‌شناس و سیاست، بسیار زیرک و دانا ، تیزبین و نقاد و ... از بیست و پنج سالگی تا تقریباً دوماه قبل از مرگش یعنی در مدت بیش از پنجاه سال با نوشتن رساله‌ها و مقالات و نامه‌های پرمغز خود اندیشه آزادی را در ایران پراکند و مبانی حکومت ملی را تشریح و تفسیر کرد، (۲۲) .

دانش سیاسی ملکم را هیچ‌یک از معاصران او (جز میرزاآقاخان کرمانی) نداشته‌اند زیرا سالها تحصیل در مدرسه «پلی‌تکنیک پاریس» و آشنایی با «فلسفه تحقیقی اگوست کنت» ، تحولات بزرگی در افکارش بوجود آورد . باعتقاد ما ، ملکم از سه مکتب تغذیه نمود .

۱- فلسفه تحقیقی اگوست کنت

۲- اندیویدوآلیسم فرانسوی و خردگرایی وابسته به آن (آثار روسو - ولتر - منتسکیو - دیدرو - دالامبرو ...)

۳- لیبرالیسم انگلیس (بخصوص لیبرالیسم اقتصادی «استوارت میل» و لیبرالیسم نیمه دوم قرن نوزدهم انگلیس) و جای پای هر سه مکتب ، در آثار او هویدا است ، و آثاری مثل «مجلس تنظیمات»، «پولتیک ایران چیست» - «ندای عدالت» - «مذهب دیوانیان» - «مداخل و مخارج» «روشنائی» - «دفتر قانون» - «اصول ترقی» و چند رساله دیگر ، از جمله مقالات او در روزنامه «قانون» ، مستقیماً ریشه در این سه مکتب داشت . چند نمونه از آثار او به‌دست می‌دهیم و بعد به تفسیر کلی آثارش می‌نشینیم .

«کتابچه غیبی» یا «دفتر تنظیمات» یکی از مهمترین رسالات ملکم است که تاثیر «لیبرالیسم» انگلیسی و مسئله «فرد» و «آزادی فرد» و «حکومت مشروطه» ، در آن کاملاً مشهود است : «نظم و پیشرفت حکومت بجدائی



این دو اختیار تدابیر دقیق و دستگاههای منظم دارند . اوضاع سلطنت های معتدل بحالت ایران اصلا مناسبتی ندارد چیزیکه برای ما لازم است تحقیق اوضاع سلطنتهای مطلق است .

سلطنت مطلق منظم مثل روس و نمسر (اتریش) و عثمانی اگرچه پادشاه هر دو اختیار حکومت را کاملاً بدست خود دارد ولیکن بجهت نظم دولت و حفظ قدرت شخصی خود این دو اختیار را هرگز مخلوط هم استعمال نمیکند . هرگز نمیشود که سلاطین روس و نمسر بوزرای خود اختیار بدهند که هم وضع قانون بکنند و هم اجرای قانون . این دو اختیار از هم دیگر فرق کلی دارند .

در سلطنتهای مطلق غیرمنظم فرق این دو اختیار را نفهمیده اند و هر دو را مخلوط هم استعمال میکنند و در هر سلطنتی که این دو اختیار مخلوط بوده وزراء همیشه برسلاطین مسلط بوده اند و در سلطنت مطلق هر قدر این دو اختیار جدا بوده قدرت پادشاهی بیشتر و دستگاه حکومت منظمتر بوده است . دلیل این فقره واضح است زیرا که در ظهور حکم پادشاهی دو چیز ملاحظه میشود یکی اجرای اراده و یکی دیگر طریقه اجرای اراده .

مثلاً وقتی پادشاه حکم می کند که از فلان ولایت باید سالی صد هزار تومان گرفته شود بدیهی است که این مالیات را بهزار قسم میتوان گرفت ولی اگر بخواهند از روی قاعده بگیرند لازم می آید که اول قاعده را مشخص بکنند . پس این حکم پادشاه دو عمل عمده لازم دارد : یکی گرفتن مالیات ، یکی تعیین قاعده گرفتن مالیات . هرگاه این دو عمل را پادشاه بیک شخص یا بچند شخص واگذارد بدیهی است که این اشخاص مالیات را خواهند گرفت اما بهرطریقی که مناسب صلاح شخص خود بدانند و ممکن نیست که بواسطه تعیین قواعد مناسب ، اختیار عمل خود را محدود بکنند ولیکن پادشاه اگر چند نفر را مخصوصاً بکار گمارد که قاعده مالیات را معین کنند و بعد موافق همان قاعده چند نفر دیگر را مامور تحویل مالیات نماید آنوقت واضعین قاعده بواسطه عدم منفعت شخص خود کفایت مامورین تحویل مالیات را بنوعی معین خواهند کرد که راه تقاب مسدود و عمل دیوان بقدر امکان منظم باشد (۲۳).

ویا: «قانون اول برترکیب حکومت دولت ایران

فقره اول - ترکیب حکومت دولت ایران برسلاطنت مطلق است

فقره دوم - سلطان ایران شاهنشاه است

فقره سوم - منصب شاهنشاهی بالارث بخط مستقیم در اولاد

ذکور شاهنشاه اعظم ناصرالدین مقرر است .

فقره چهارم - اجرای حکومت ایران بر قانون است

فقره پنجم - اختیار وضع قانون و اختیار اجرای قانون هر دو حق شاهنشاهی است

فقره ششم - اعلیحضرت شاهنشاهی این دو اختیار را بتوسط دومجلس علیحده معمول میدارد

فقره هفتم - اجرای قانون و اداره حکومت برعهده مجلس وزراست

فقره هشتم - وضع قوانین برعهده مجلس تنظیمات است

فقره نهم - ریاست مطلق این دو مجلس حق مخصوص شاهنشاهی

است

فقره دهم - عزل و نصب جمیع عمال حکومت جزو اختیار اجرا

حق مخصوص شاهنشاهی است و... (۲۴)

رساله «شیخ و وزیر» نیز رساله‌ای است درباب لزوم کسب تمدن فرنگی این رساله شامل گفتگوی یک «شیخ» و یک «وزیر» است و «وزیر» درحقیقت ، خود «ملکم» است که با حرارت درباره تمدن فرنگ حرف می‌زند . دراین رساله ، «ملکم» ، طرفدار اخذ تمدن اروپایی است و آنرا حیاتی‌ترین اسلحه برای تغییر اوضاع ایران میداند . نمونه میدهم: «وزیر: جناب شیخ مطالب را مشتبه نکنیم من نمی‌گویم که آنها کافر نیستند من نمی‌گویم که شما اصول فرنگ را حکما قبول بفرمائید حرف من این است که قدرت دول فرنگ حاصل تدابیر مخصوص آنهاست اگر باید صاحب آن قسم قدرت بشویم پس بناچار باید اصول تدابیر آنها را جمیعاً قبول نمائیم و اگر اصول تدابیر آنها را قبول نداریم پس دیگر نباید در فکر مقابله قدرت آنها باشیم. یا باید واپور نخواهیم یا باید واپور موافق اصول فرنگ بسازیم اکنون بفرمائید با چنین شرط اذن میدهد که واپور بسازیم یا خیر بعبارت آخری آیا بجهت خرید قدرت دولت ما جایز که ما اصول قدرت دول خارجه را اخذ نمائیم یا خیر» (۲۵). دفتر «قانون» رساله‌ای است درباب قانون و آزادیهای فردی : «... آخر شما چه دلیل دارید که عقل خود را بر جمیع علوم و تجربیات فرنگ ترجیح میدهد . شما میتوانید این دو مجلس را اسباب نجات ایران و مایه فخر وزارت خود قرار بدهید باوجود این غرور و تصرفات جاهلانه شما الان این دو مجلس را بدترین دلیل بربری ایران ساخته‌اید: ای عقلای ایران! ای صاحبان غیرت! اگر طالب حفظ ایران هستید در اصلاح و در نظم این دو مجلس بکوشید، حیات و جلال ایران و آسایش عامه رعیت بسته بنظم این دو مجلس

است بیجهت خود را فریب ندهید ، درصدد اختراعات تازه نباشید ، تلگراف را همانطور میتوان ساخت که فرنگی ساخته است . این مجلس را همانطور میتوان ترتیب داد که فرنگی داده است . دولت در عالم حکمرانی یعنی سیاست ، سیاست عبارتست از حکم و تنبیه ، بدون تنبیه حکم نیست ، بدون حکم نه سیاست است نه دولت، شرط اول حکم این است که تنبیه مخالف آن مشخص باشد . هر حکمی که تنبیه مخالف آن مشخص نباشد یا نصیحت است یا آرزوست و یا ظلم بین . از جمله غرایب اوضاع ایران یکی این است که هیچ حکمی صادر نمیکند که تنبیه مخالف آن مشخص باشد مثلا هرروز درروز- نامه مینویسیم و در مجالس اعلام که فلان عمل موقوف است ، فلان نظم را گذاشتیم . بعد از این حکام ظلم نکنند ، بعد از این رؤسا مواجب سرباز را نخورند و...» (۲۶).

رساله «دستگاه دیوان» نیز رساله‌ای است درباره «حق» و آزادی فردی، و لزوم «قانون» و انتقاد از حکومت ایران . «سئوال یک رعیت از دولت خود : ای دولت خداوند بمن استعداد فوق‌العاده داده است هر هنر و علمی که بخواهید میتوانم بوجه اکمل تحصیل نمایم دلم میخواهد وزیر بشوم حال بفرمائید تکلیف من چیست؟ باید چه نوع علم و استحقاق تحصیل کنم که باین منصب برسم؟...»

این سئوال در هر دولت جواب دارد مگر دولت ایران . جمع رعایای فرانسه میدانند که شرایط تحصیل مناصب چیست و بواسطه همین ، دانستن استعداد طبیعی ایشان علی‌الدوام میجوشد و در عوالم علوم و صنایع مظهر این همه معجزات میشوند... در ایران شرایط تحصیل مناصب بهیچوجه معین نشده است هیچکس نیست که بتواند بداند دولت ایران طالب چه نوع هنر است هزار نفر آدم میشناسم که هر علم و هر هنری که بخواهند بهتر از فرنگی میتوانند تحصیل بکنند اما بواسطه عدم تعیین شرایط استحقاق هیچ نمیدانند که استعداد خود را درچه نوع عوالم بروز دهند اینست که اهل ایران باوجود نهایت استعداد فطری الان از جمیع ملل روی زمین بی‌کارتر و بی‌هنرتر است» (۲۷).

رساله «رفیق و وزیر» نیز رساله‌ای است تندوتیز در انتقاد از حکومت ایران . در این رساله «ملکم» از زیان رفیق ، درگفتگویی بایک وزیر خیالی ، بشدت به حکومت خودکامه ایران می‌تازد و مینویسد : «رفیق : من هنوز فضولی نکرده‌ام چرا بی‌جهت تغییر می‌فرمائید . اگر بخواهم فضولی بکنم اول از شما می‌پرسم که بچه استحقاق میخواهید

وزارت بکنید؟ چه هنری دارید که سایرین نداشته باشند؟ درچه علم کتاب نوشته‌اید؟ کدام صنعت را اختراع کرده‌اید؟ هنوز شما نه یک عودنامه خوانده‌اید، نه یک نقشه جنگ دیده‌اید، نه لفظ بسانک شنیده‌اید، نه اسامی دول را میدانید و باوصف این ادعای وزارت میکنید. شما هنوز برحسب علم بایک طفل دهاتی هیچ فرقی ندارید. پروس کجا است؟ پارلمنت را چه‌طور می‌خورند مالیات غیرمستقیم کار کدام نقاش است؟ کمپانی هند چند پسر دارد؟

در سایر دول هیچ وزیری نیست که در علوم مملکت داری چند جلد کتاب مشهور نوشته باشد و شما هنوز بیول کاغذی اعتقادندارید. شما هنوز کفایت وزرا را در تعداد فراش میدانید و باوصف این میخواهید اختیار بیست کرور خلق را بدست شما بدهند که سالی یک کرور تومان مال دیوان را صرف شخص خود بکنید و هرساعت براهالی ایران منت بگذارید که اگر من نباشم شما هم نخواهید بود. آخر چه کرده‌اید؟ چه میدانید؟ چه میتوانید؟ چه حق دارید که پادشاه شما را معبود ملت قرار بدهد؟ فرضاً پادشاه هم چنین کاری بخواهد بکند شما چرا باید قبول بکنید؟ فرضاً مردم آمدند و بشما سر فرود آوردند شما چرا نباید خجالت بکشید... (۲۸).

رساله «پاتیک ایران چیست» یکی از مهمترین رسالات سیاسی ملکم است. «پاتیک ایران» رساله‌ای است درباب نقشه‌های استعماری دو دولت بزرگ قرن نوزدهم، روسیه و انگلستان و اختلافات آنها برسرمنله هند و اهمیت خاک هند برای آن دو دولت. «ملکم» در این رساله هشیاری فراوانی نشان میدهد و ثابت میکند که صاحب شم سیاسی است و زیروجم مسائل سیاسی را بخوبی درک میکند. او میکوشد نشان دهد که نقشه‌های این دو دولت درباره ایران ورقابت‌های آنها چگونه است و در این میان سهم «فرانسه» را هم از نظر دور ندارد. بخش زیادی از این رساله را تجهیزات و نقشه‌های «فرانسه» و «روسیه» و «انگلیس» درباره «هندوستان» اشغال کرده است. نویسنده پس از شرح و تفسیر کلیه اقدامات دولتی سابق‌الذکر، به مسائل ایران می‌پردازد تا راهی برای نجات ایران پیدا کند و در این راه هم پرخاش میکند و هم نصیحت، و آرزوی یک آینده خوب را دارد: دانشمند ایران میگوید: کشتی پولیتیک ما کجا میرود. بیانات سوده‌مند آن حکیم دانشمند در باب پولیتیک دو دولت بزرگ همسایه ما مستغنی از تعریف و توصیف است بفر نارسای مانجات کشتی بسته با جرات ذیل است و نتیجه بدانجا منتهی میشود - اول

باتفاق و اتحاد ملت دریک نقطه (دوم) واجب دانستن اطاعت او امر و احکام پادشاه سوم دامن افشاندن عموم ملت بمنافع شخصیه خصوصاً اولیای دولت چهارم ترجیح دادن نیکنامی را بلذائذ نفسانیه پنجم جمع شدن برادرانه و برابرانه در مجلس شورا ششم تحت قانون آوردن هر عمل را جداگانه هفتم اجرا کردن احکام آن قوانین بمساوات و بدون استثناء هشتم چنانکه در این ایام در السنه ضرب المثل و متداول است باز کردن فابریک دم سازی یعنی مکاتب و مدارس جدیده برای تحصیل علوم و فنون متداوله باعتقاد ما نخستین وسیله سعادت و نیک بختی ملت همین تدابیر هشتگانه است وقتی که ملت و بزرگان دولت این تدابیر را بموقع اجرا گذاشتند بیاری خدا همه دشواریها آسان خواهد شد هرچند که اجرای این تدابیر نیز در وطن ما خیلی مشکل است اما مرد باید از مشکلات هراسان نشود شخص در سایه سعی و عمل از روی آگاهی بر همه شوائب غلبه تواند نمود در صورتیکه اولیای دولت اجرای این اصلاحات را در نظر داشته باشند همان یکی برای حصول مقصود کافی است زیرا که همه اینها بیکبار نمیشود ولی بتدریج تمامی این مقاصد مقدسه ببهترین وجهی حاصل تواند شود و..... (۲۹).

از نمونه دادن از سایر رسالات «ملکم» بدلیل تنگی جا درمی‌گذریم و تنها ، عقیده کلی خود را درباره همه‌ی رسالات او ، تأثیر مکاتب مختلف اروپایی بر افکار او ، و عقاید شخصی و ابتکارات او ذکر خواهیم نمود .

روشن نمودن طرز عقیده و وابستگی و تعلق سیاسی ، اجتماعی «ملکم‌خان» و دریافت زیربنای فکری او در این جهات متضمن مطالعه و تحقیق در آثار فلاسفه و اندیشمندان قرون گذشته ، خصوصاً قرن ۱۸ و قرن ۱۹ اروپاست . این بدان واسطه است که متن آرای «ملکم» فصل مشترک مستقیمی با این گروه دارد . بیشترین سهم این تأثیر و بهتر توان گفت ، تقلید ، براندیشه‌های «اگوست کنت» ، «ولتر» ، «منسکیو» ، «روسو» و... لیبرالیستهای قرن نوزدهم سنگینی می‌کند .

«تفکران اجتماعی» و نه «فلسفه اجتماعی» «ملکم‌خان» شیاهتهای بسیار با تز و آرای «اگوست کنت» دارد . گفتیم «تفکرات اجتماعی» و نه «فلسفه اجتماعی» ، بدان دلیل که می‌دانیم دانش جامعه شناسی تا قبل از «اگوست کنت» در حوزه‌ی بینش و فکر اجتماعی استوار بود و اگرچه «کنت» ، خود سازنده‌ی لفظ و بنیانگذار «سوسیولوژی» یسا «علم الاجتماع فرانسوی» است ، و اگرچه فلسفه اجتماعی و افکار سیاسی ،

جای وسیعی در آثار «کنت» دارد - ولی وی کوشیده است جامعه - شناسی و موضوعات مربوط به آن را هماهنگ با سیستم فلسفه تحقیقی خود، مورد مطالعه قرار دهد و برای نخستین بار در تاریخ فلسفه غرب بوجهی خاص به موضوعات مربوط به این دانش بپردازد. بدیهی است پیش از «اگوست کنت» متفکران دیگری ذریاب مسائل اجتماعی، عقائد و نظریاتی داشته‌اند که وی باتوجه به همین افکار و آثار به روشن نمودن موضوع و روش جامعه شناسی اقدام نموده است. اما ما در این مبحث گزیری نداریم که اشاره کنیم این سیستم فکری توسط «دورکهایم» و پیروان مکتب او تصحیح کلی یافت و تکمیل گردید و برخی از آنها، پس از اصلاح و تغیر اصول «علم الاجتماع فرانسوی» را تشکیل داد.

بنابراین در مبحث تفکرات اجتماعی «ملکم»، به چند مطلب عمده اشاره میکنیم. بسیاری از برداشتهای «ملکم» از چهارچوب فکر اجتماعی آنهم در محدودهی «استاتیک اجتماعی» فراتر نمی‌رود زیرا بهیچ روی جامعه‌ای در حال حرکت دائمی مدنظر ملکم نبوده است. و بدین خاطر از مباحث «دینامیکی» که مهمترین اصلها و ارزشهای جامعه - شناسی را تشکیل می‌دهد و می‌دهد، غافل بوده است. درحالیکه میدانیم این تقسیم بندی مسائل به دو شعبه «استاتیک» و «دینامیک»، از ابتکارات اولیه «کنت» بود که بعد البته اصلاح و تکمیل گردید. با نگاهی به مباحث موردنظر «کنت»، درزمینهی استاتیک اجتماعی - تقلید و نه تأثیر بی‌چون و چرای «ملکم» روشن خواهد شد. در این مبحث «کنت» به مطالعهی مالکیت، خانواده، زبان و ... می‌پردازد. خصوصاً خانواده را یکی از نهادهای مهم اجتماعی می‌شمارد که تأمین دوام جامعه و هماهنگیهای امور و وظایف مختلف اجتماعی و همچنین آموزش و پرورش نسلهای جدید را برعهده دارد. بعقیدهی وی تربیت اولیه در محیط خانوادگی موجب تکوین و رشد همکاری اجتماعی میگردد و پیروی و سازش با فرهنگ گذشته نیز از راه پیروی کودکان از اولیای خود، تا اندازه‌ای تأمین می‌شود و پیشبینیهای لازم برای زندگی آینده کودک نیز در این میان توسط پدر و مادر بالنسبه منظور میگردد.

در آرای «ملکم»، خانواده، هیچگاه بصورت نهادی مستحکم و قابل اعتنا مطرح نشده و اصولاً حرف و بحثی در این خصوص ندارد، که ما بتوانیم بیش و کم تأثیر و تأثیرش را از آرای «کنت» بدست دهیم. اما در قسمت زبان، بی‌گمان طرح و ایراد «الفبای ملکی» و

«اصلاح خط» (در دور رساله «شیخ و وزیر» و «روشنائی») از دو نقطه ناشی میشود: یک، آنکه نظرگاه «ملکم» کپیهِ عقیده «کنت» است، در خصوص زبان است. «کنت» می‌گوید: «زبان نیز بنوبه‌ی خود، وسیله‌ی ارتباط و تفهیم و تفهم افکار و احساسات مردم بوده و بزرگترین وسیله کسب فرهنگ و عامل ترقی اجتماعی است» اما «ملکم» با توجه به ابعاد چنین نظری، همه‌جا و خصوصاً در رساله «شیخ و وزیر» از این حد نیز فراتر می‌رود و «وظیفه‌ی زبان» را در دریافت مفاهیم وحدت مذهب یا حکومت و غیره نیز جستجوگر است. ولسی انکارناپذیر است که دریافت «وظیفه‌ی زبان» و حد و حدود آن، بمحتوی تفکر استاتیکی «کنت» وابسته است. او از زبان «وزیر» معتقد است که تحولات اجتماعی، بدون «تربیت عامه» امکان ندارد و خوب میدانند که تربیت دولت وابسته به تربیت ملت است و می‌گوید: «حالا بنای دول طور نیست که علاوه بر علم وزرا باید عامه خلق هم صاحب معرفت باشند» و یا در تاثیر زبان بعنوان عامل وحدت ملی می‌گوید: «اتحاد طوایف مختلفه در دولت واحد چنانکه می‌دانید ممکن نیست مگر به دو چیز، یا به وحدت زبان یا به وحدت مذهب».

در این مبحث، حق آنستکه به‌تاثیر بلا شرط «ملکم» از «آخوندزاده» نیز اشاره شود. می‌دانیم مبتکر اصلاح و تغییر خط در دنیای اسلامی، «میرزا فتحعلی آخوندزاده» است که با نوشتن رساله‌ی «القبای جدید» فکر اصلاح الفبا را در «ایران» و «روسیه» آسیائی و «عثمانی» مطرح ساخت (در سال ۱۲۷۴ قمری). و اما تاثیر «ملکم» از «آخوندزاده»، صرفاً جنبه تکنیکی دارد و فراتر از آن نمی‌رود. زیرا «آخوندزاده» از زبان و الفبای جدید، گوئی در جهت گردیدن فرهنگ نو طلب می‌کرد و زدودن وامانده‌های خرافه و آن‌قسمت سخیف و پوسیده‌ی فرهنگ عرب و استبداد بومی وابسته به آن. عده‌ای گمان بر آن دارند که «آخوندزاده» تز «ملکم» را در خصوص تغییر خط بعلت تأییدی که بر آن پذیرفته است. در حالیکه با اندکی تأمل توان دریافت که طریقه‌ی تکنیکی صرف زبان ملکی، مورد توجه «آخوندزاده» بوده است و این نیز البته بدلیل جراتی است که «ملکم» در تأیید تز «آخوندزاده» و اشتراک تز در این خصوص بخرج داده است.

«آخوندزاده»، خود در کتاب «القبای جدید و مکتوبات» و در نامه‌ای که به «مستشارالدوله» نوشته، می‌نویسد: «من بعد از خواندن کتابچه روح‌القدس (ملکم) رجحانیت حروف مقطعه و منفصله را بر حروف متصله در ترکیب کلمات قبول کرده‌ام به شرط قرائت و کتابت از طرف



چپ به طرف راست» و نیز در نامه‌ی دیگری که برای اعتضادالسلطنه وزیر علوم وقت نوشته، چنین می‌نویسد: «.....به جهت چاپ حروف ملک‌خان را اختیار می‌کنیم و نقطه‌ها را بالمره از آنها ساقط می‌نمائیم». گفتیم که هدف «ملکم»، از تغییر خط، صرفاً یک کار تکنیکی بوده و مشکلاتی که در خوانائی و نویسایی وجود داشته است. در حالیکه «آخوندزاده» جز این دلیل، به رابطه‌ی زبان فارسی با دیگر زبانها، برای دریافت فرهنگ جهان پیشرفته توجه داشته است. برای روشنگری بیشتر هر دو جنبه کار «آخوندزاده»، قسمت‌هایی از یک نامه او که به محرر روزنامه «حقایق» «استانبول» نوشته، ذکر می‌کنیم: «غرض من از تغییر خط اسلام این بود که آلت تعلم علوم و صنایع سهولت پیدا کرده، کافه ملت اسلام، شهری یا دهاتی، حضری یا بدوی، ذکورا و یا اناثا مانند ملت پروس به تحصیل سواد و تعلیم علوم و صنایع امکان یافته، یا به دایره ترقی گذارد، و رفته رفته در عالم تمدن خود را به اهالی اروپا برساند».

از مباحث دیگر استاتیک اجتماعی وارد در نظرات و آرای «کنت» ملکم، یعنی «حکومت» و «اعتقادات» به چند ردپای قابل ملاحظه دیگر اشاره می‌کنیم. خصوصیات استاتیکی در عقاید «ملکم»، در قسمت «حکومت» چنین است: اول آنکه ملکم در تفکر سیاسی، همیشه انتقاد از حکومت‌های گذشته دارد، بدون آنکه عوامل در کاروبکار را در سیر انتقالی آن باحال، و شعاع آن تا آینده‌ای نزدیک و دور، در نظرگیرد. مثلاً در رساله «دقتر قانون» می‌نویسد: «از آیین کیان و عرب و مغول و ترک و فرنگی آنچه از همه نزدیکتر بوده همه را در هم آمیخته‌ایم و در میان این جمع وحشت انگیز، رئیس و مرنوس، عاقل و دیوانه را برهم سوار کرده‌ایم و اسم این محشر بربری را دیوان اعلی گذاشته‌ایم» حال آنکه، باعتقاد ما، ملکم جرات و شهامت آنرا ندارد که این محشر بربری یا دیوان اعلی را توصیف و تجزیه و تحلیل کند و بیش و کم کثافتکاریهای آنرا بره‌لا سازد. و میدانیم که مرئوس اجتماعی، بشکل سنگ شده‌آن، همیشه، مورد توجه آن دسته از به اصطلاح اندیشمندان بوده است که شکل «همیشه برجای» آن نهادها را منتهی با کمی ژست انقلابی، کمی نقد و توضیح و گاه اصلاح و تکمیل و ترمیم ارائه داده‌اند.

«ملکم»، پس از مقدمه‌ای انتقادی، به اصلاح اصول سیاست می‌پردازد و بحث خود را با تعریف کلی از حکومت «سلطنتی» و «جمهوری» شروع می‌نماید. با حکومت «جمهوری» کاری ندارد و توجه



او معطوف به رژیم «سلطنتی» است و توجه داشته باشیم که تسز سیاسی ملکم در طرز حکومت و حد و حدود آن از عقاید «منتسکیو» در همین زمینه استنتاج شده است .

در موضوع دینامیک اجتماعی که در پی کشف قوانین رشد و ترقی اجتماعات و مطالعه تغییرات اجتماعی است ، ملکم کمتر متوجه تحول دائمی جامعه است ، تحول و تغییری که تابع قاعده علت و معلول باشد ، زیرا علتها ، معلولها را دنبال می آورند و معلولها خود علل امور و حوادث دیگر می شوند . مثلا «کنت» مراحل سه گانه ای را در علم قائل می شود : مرحله «تئولوژیک» - مرحله «متافیزیک» - مرحله «پوزیتیویسم» . مرحله نخست که حالت «تئولوژیک» Teologike باشد پدیده های مختلف توسط علی مانند وجود «اله» و نظایر آن توجیه می شود . در این مرحله اندیشه ای آدمی همانند نهادهای اجتماعی ، بیشتر وابسته یا تحت نفوذ و اقتداد مقامات معبدی است و بطور کلی متنفذین دینی . باز می گردیم به آن قسمت از آرای «ملکم» که تحت تاثیر این مرحله از فلسفه «کنت» است ، منتهی بغلط . زیرا این سه مرحله بشکلی «سیستماتیک» به عرضه داشت نهادها می پردازد ، آنگونه که در فلسفه «کنت» آمده ، انواع اجتماعات در این سه مرحله ، وضع و حالی چنین دارند (فعلا و در این مبحث کاری به سادرسنتی آرای کنت از دیدگاه جامعه شناسی علمی نداریم) : جامعه ای کلیسایی اروپایی قرون وسطی - جامعه ای اروپایی ، بعد از رنسانس تا قرن نوزدهم (که در آن عقل و فلسفه نفوذ و اهمیت داشت) و جامعه متمدن اروپا از قرن نوزدهم ببعد (که ترقی روزافزون دانشها و فنون و افکار علمی از خصوصیات بارز آنست) .

این روند در هیچ جای افکار و عقاید «ملکم» نشانه ندارد . او اگر به شرق و جامعه شرقی می پردازد ، بنوعی کلی گوئی بسنده می کند . آنجا که نهاد دین مطرح است کاری نه بتاریخ اسلام دارد و نه به علمای اسلامی . بلکه دین را در زمانه ای به انتقاد می کشد که نه آدمها خدائی دارند و نه خدایشان به آدمها عنایتی . زور و استبداد و جبر تاریخ آسیای قرن نوزدهم ، گلوی شرق بی سامان را به تنگی گرفته و در حال احتضارش نگه داشته و یک مشت رعیت بی پناه و له شده ، در سایه خدای سیاه روی زمینیشان به خون تشنه اند و مدفوع می خورند . در این اوضاع و احوال ، «ملکم» ، تنها می تواند بگوید : «شرق خاستگاه ادیان بزرگ است و اروپا (غرب) مادر نظامهای سیاسی» حال این جامعه یا جوامع مذهبی چگونه تغییر و تحول یافته اند؟ فکر مذهبی و حکومت

مذهبی در کدام دوره و مرحله اسباب پیشرفت و احیانا دگرگونی به سوی اهداف ترقی خواهانه بوده ، یا به تحمیق و عدم درک فکر اجتماعی و شعور سیاسی منجر شده در آرای ملک غیبی نامحدود دارد؟! ملک در ریشه های تفکر اجتماعی ، برای تحول جامعهی ایرانی از مجتهدین و روحانیون مایه می گذارد و مایل است رابطه ی صمیمانه ای با این گروه داشته باشد و روی خط مشترک واحدی بسوی هدف ترقی خواهانه و ضد استبدادی پیش رود . در حالیکه نقش و وظیفه و ماهیت و محتوای روحانیون را در جامعهی ایرانی درک نمی کرده است .

ملک از روحانیون بعنوان یک خشت زیربنایی در سازندگی جامعه ای نوین یاد می کند و بیشترین سهم دگرگونی جامعه را به این دسته متعلق می داند . در حالیکه از انتقاد مستقیم ، اصولی و علمی و علنی می پرهیزد و به آگاهی ضمنی بسنده می کند . و مثلاً در «ندای عدالت» می نویسد : «ساکنین مملکت عثمانیه و ایران و قفقاز که پیرو یکی از ادیان سه گانه اسلام و نصرانیت و یهود هستند ، نباید ارشاد را از انتقاد دین شروخ کرد .... تو میرزا متحلی به دین هیچیک از ایشان نباید بچسبی و نباید که به ایشان بگویی که اعتقاد شما باطل است... تو باین شیوه ناملایم برای خود هزار قسم مدعی و بدگو خواهی تراشید و به مقصود خود نخواهی رسید . هرکس از ایشان از روی لجاجت و عناد حرف ترا بیهوده و دلایل ترا پوچ خواهد شمرد و زحمت تو عبث و بی جا خواهد بود چرا به دین ایشان می چسبی؟ و...»

همانطور که گفتیم ، «ملک» در خصوص دین ، زیرکی خاص بخرج داده است . از یک طرف «اصلاح طلبی» را بواسطه تفوق طبقه روحانیت و نفوذ آن طلب می کند و از جانب دیگر علناً تناقض گویی میکند تا آنجا که با گوشه و کنایه می گوید که «اسلام سد راه ترقی مسلمانان شده است» .

بدنبال همین بحث و در ارتباط با آن ، مسئله جالب دیگری نیز رخ می نمایاند ، و آن ، ارتباط بی چون و چرائی است بین «دین انسانیت» «کننت» و پیامبری «ملک» . «میرزا محمد علی خان علاءالسلطنه» در نامه ای به «امین السلطان» که تاریخ ۲۲ جمادی الاول سال ۱۳۰۹ قمری را دارد می نویسد: «ملک به انتشار قرآن تازه ای که مطابق اساس سیویلیزاسیون یروپ و شریعت اسلام و عبارت از هفت آیه است پرداخته است . آیه اولش اینست : تو نباید به کسی آزار و ضرر برسانی ، تو باید به همه خوبی بکنی ، سیم تو نباید حامی و مشوق ناحق باشی، چهارم مانع و مخالف کسی باید شد که بد می کند ، پنجم تو نباید از خود و

با خود و از برای خود زندگی کنی ، باید از برای دیگران زندگانی بکنی . ششم باید جوینده راستی باشی ، آیه هفتم است که باید ولد مسلم ، آنها را به دیگران تعلیم نماید و...» (۳۰) .

«ملکم» در نامه‌ای برای «آخوندزاده» ، منطق اخلاقی دین را (و در واقع گوشه‌ای از اومانیزم کنت را) چنین توضیح می‌دهد : «هر دین متضمن سه‌گونه امر مختلف است : اعتقادات ، عبادات و اخلاق ، مقصود اصلی از ایجاد هر دین امر سیمین است اعتقاد و عبادات نسبت به آن مقصود اصلی فرزند . از برای آنکه آدم باید صاحب اخلاق و صاحب عظمت و جبروت و صاحب قدرت و رحمت و سخط و مستوجب تعظیم و ستایش باشد تا اینکه ما نیز به اخلاق او اتصاف بگوئیم... . انتشار علوم در اکثر ممالک یورپا وینگی دنیا مردم را به جهت اکتساب حسن اخلاق از اعتقاد و عبادات که شرط دوگانه هر دین است مستغنی داشته است اما در آسیا علوم انتشار ندارد و...»

حال می‌پردازیم به «دین انسانیت» «اگوست کنت» چرا که به درستی روشن خواهد شد که الگوی دینی «ملکم» تقلیدی بوده از ارکان آنچه که «کنت» بر آنها تکیه داشته است . نخست بگوئیم که «کنت» باینکه در سالهای آخر از مشی فکری خود گرچه عدول نکرد ، لیکن همان اصول را بنیاد عرفان مآبی ساخت و بر آن بنیاد ، دیانتی بنام «دین انسانیت» بنا کرد . معبدی برپا نمود و عباداتی مقرر داشت که این جمله در نظر اهل علم شگفت آمد . لیکن در کار او ظاهراً شائبه عوام فریبی و جاه‌طلبی و منفعت پرستی نرفته است . درحالیکه این صفات در مورد «ملکم» صادق است . لازم به یادآوریست که در «فلسفه تحقیقی» «کنت» دو امر قوی در وجود انسان مؤثر است یکی حس و عاطفه یا عشق ، و دیگری عقل . و نیز باید گفت که در آغاز امر انسانیت دل بر مغز غلبه داشته یعنی عواطف و احساسات بر عقل مسلط بود ولی مغز قوت گرفت و دل را تابع احکام خود ساخت . اکنون هنگام آن رسیده است که باز ، دل قوت گیرد و مغز را رهبری کند و این مقصود ، تنها به‌دیانت می‌تواند حاصل شود . و بایستی که معلومات امروزی ما را در باب عالم خلقت بتواند فراهم گیرد و جامع گردد .

چون «اگوست کنت» مقصودش اصلاح هیئت جامعه بود و علت انحطاط را سست شدن ایمان آنها می‌دانست ! چنین دیانتی آورد . بدنیاال این فلسفه ، «کنت» دیانت «مسیح» را مناسب با فلسفه ربانی و ماوراءالطبیعی دانست و سیر قهقرائی را محال پنداشت و به جامعه جهت می‌داد و این جهت را به دیانت متصل کرد و براساس «فلسفه

تحقیقی» ، «دین انسانیت» را بنا کرد . دیانت را برای استواری بنیاد مدنیّت واجب دانست و مدنیّت را در ریشه‌های انسان دوستی و شکوفائی آن جستجوگر شد! .

براین بنیاد است که «ملکم» یکی از اصول کسب آزادی خواهی و تمدن جدید را «پرواری روحانیون و مجتهدین» می‌داند . آنجا که صحبت از فرهنگ است این گروه را از اقلیتهای فهمیم و با فرهنگ می‌داند و آنجا که بنظرش وضع قانون است بازهم چشم به این دارو دسته دارد و سراسر در مفاهیم «اومانیسیم» ، در نقطه اتکای «مدن» و «مدنیّت» پافشاری می‌کند . و مثلاً در روزنامه قانون ( ۶ فیحجه ۱۳۰۷ ) می‌نویسد: «باید اقلاً صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضیلا نامی و عقلای معروف ایران را در پای‌تخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرده و به آنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند و ...»

باید تذکر داد که هیچ‌جا بدین موضع نمی‌رسیم که «ملکم» به دین اسلام به چشم یک نهاد سیاسی نگاه کرده باشد . یا اگر ظواهر چنین حکم کند ، وابستگی بین حکومت وقت و روحانیون و نفوذ این دسته بین خلق بی‌خبر از همه‌جا وحتى گروه بالنسبه با فرهنگ بوده که چنین ژستی را ایجاب می‌کرده است .

بنابراین چون کشش مذهبی وترس از خدا و دوزخ و روح و خرافه مذهبی ، جانی مستحکم داشته و چون علقه «عاطفی» ، متافیزیکی» جریانی از پیش راه افتاده و قدری داشته و چون یکی از ارکان حکومت ظلم و جور، برگردی گروهی از مجتهدین وابسته به دستگاه حاکمه دوام می‌یافته ، و چون رنگ و بوی دین انسانیت «کنت» ، جلانی به رفورم مذهبی «ملکم» می‌داده ، بعید بنظر نمی‌رسد که تحکیم هرچه بیشتر آنها بدان صورت که گروههای وابسته به حکومت به‌پسندند عرضه کند . البته بی‌آنکه سودی متوجه خلق ایران بوده باشد. دیگر آنکه مقام زن در دین انسانیت «کنت» ، والا است. «ملکم» نیز در عرضه رهوس دین جدید ، توجهی برتر از حد انتظار زمان خود به این گروه دارد ، ولی تاکید می‌کند که زن نباید در سیاست دخالت کند ، بلکه می‌باید مرد را مهذب کند و برای این منظور بی‌پروا کند . جالب توجه این نکته است که اکثر آداب مذهب «کاتولیک» در «دین انسانیت» «کنت» جای دارد و از آن تقلید شده است . منتهی با شکل و شمایلی نوتر. چنانکه درباره «دین انسانیت» «کنت» ، گفته‌اند «همان مذعب کاتولیک

است که نام عیسی را از آن برداشته‌اند. و بعضی نیز گفته‌اند که «دین انسانیت» همان مذهب کاتولیک است که کلاه علم بر سرش گذاشته‌اند.

«ملکم» ، شاید و بیگمان جرات آن را نداشت که نام «محمد» را از مذهب خود حذف کند ، و باز می‌دانیم که ملکم جز قرآن ، برای احادیث هم ارزش اجتماعی فراوان قائل بود .

اما در اصول و فروغ دین و آنچه که مردم به آن دل بسته بودند ، تغییراتی داد و هدف از مذهب آوری خود را بر غایت «اخلاق» نهاد و شکلی انسان دوستانه بدان داد .

مؤلفی مینویسد : «بیشترین تأثیر ملکم از کنت و اصول‌پوزیتیو-یسم است چنانکه منکر فلسفه اولی و مذاهب فلسفه اولی است» اما جادارد گفته شود که «ملکم» اگرچه در مرحله نخستین علمی منکرادیان شده است . اما خود دینی درست کرده که در لوای اخلاق به رهبری ایستاده و ظاهری «آلتروئیست» (نوع پرستانه) به خود گرفته است. و ما ندیدیم مذهبی را در هر مرحله از تکامل ، که اخلاقیات رکنی از آن نبوده باشد . دیگر آنکه او انسان و امور او را و همچنین جامعه را طبیعی میدانند و علت اینستکه : «اوگوست کنت» ، مطالعه اجتماعیات را «فیزیک سوسیال» خوانده است . استدلال «کنت» در این خصوص چنین بوده است : انسان موجودی است در طبیعت ، پس طبیعی است و جامعه هم طبیعی می‌باشد . ادوری هم که برای انسان است اموری طبیعی می‌باشند ، پس علوم ما به عالم طبیعت مربوطند ، همانطوریکه یک علم طبیعی مثل فیزیک (از کلمه فوسیس برابر با طبیعت و فوسیکا برابر با علم طبیعت) راجع به امور طبیعی است چون جامعه و امور انسان هم در طبیعت است ، آنها هم یک پیوستگی با طبیعت پیدا می‌کنند و آن فیزیک است و....»

بدین دلایل ، «ملکم» معتقد به «فیزیوکراسی» بود . یعنی حکومت اجتماعی بر اساس علمی و طبیعی . درحالیکه یک مفهوم متبادر به‌ذهن از «فیزیوکراسی» ، «سوسیوکراسی» یعنی حکومت جامعه هم میتواند باشد . درحالیکه برای «ملکم» حکومت از بالا به پائین و در نزد طبقه و قشر خاص مطرح بوده و سازشش همیشه بازر و زور بوده نه با جامعه و طبقات محق و حکومت مردم . بنابراین «ملکم» حتی «فیزیو-کرات» هم نمیتواند باشد .

عده‌ای را گمان بر آنستکه تأسیس «فراموشخانه» ، بوسیله «ملکم» خدمتی شایسته و ارزنده است . مسئله «فراموشخانه» در اسکلت و

چهارچوب ساختمان آن ، نزد ما ارزشی همپایه بی‌ارزشی مطلق دارد . درحالیکه معتقدیم ایجاد یک سازمان متشکل «سیاسی ، اجتماعی» با محتوای انقلابی ، و اهداف راهبردی طبقه‌ای ، ارزشی حیاتی دارد . بنابراین بحثی در افتتاح فراموشخانه نیست ، بلکه حرف در غیر ایرانی بودن آن (رفورمیست بودن آن ، که رفورمیسم خودبخودنمی‌تواند انقلابی باشد) و وابستگی‌اش به شبکه استعمار است .

می‌دانیم بدنیاال قرارداد لاتاری ، بندوبستهای سیاسی «ملکم» با دول قدرتمند و البته استعمارگر آن‌زمان، سازش با عوامل متحجر و مستبد جامعه‌ی بومی ، برخورداری از مقام و منصب و خوار شمردن توده مردم (آنها) بدلیل بی‌فرهنگی آنها) ، و داشتن دستمایه‌ای تقلید شده و تحریف شده از چند شخصیت اروپائی و داعیه رهبری بوسیله و با واسطه‌ی افکار مسخ شده و نفهمیده آنها ، نمیتواند مردمی باشد و پیرایه‌ای در کار این انجمن نبوده باشد .

اگر سلطان وقت از تاسیس این انجمن به هراس می‌افتد و اگر دستور به انحلالش می‌دهد . بی‌گمان دلایلی جز وجود «ملکم» در کار انجمن داشته است . «ملکم» مؤسس «فراموشخانه» می‌تواند باشد ، اما تغییر ماهیت «فراموشخانه» و اوضاعی که بعد در آن جاری و جاری شد ، بی‌تردید از کنترل «ملکم» خارج شده بود و شخصیت‌های دیگری به فعالیت سیاسی در این انجمن پرداخته بودند که هرلحظه بیم آن میرفت که حکومت وقت را از بن برکنند ، یا آمادگی لازم را برای چنین خواستی فراهم سازند .

باری ، از مطلب اصلی دور افتادیم . مرحله دوم تفکر «کنت» حالت «متافیزیک» است . دراین مرحله بشر از حالت نخستین گذشته، پدیده‌ها را با علل عمومی‌تر توجیه می‌کند . ولی هنوز مشاهده و تجربه علمی جای خود را باز نکرده است . مثلا افکار و نظریاتی مانند اراده از نظرگاه «شوپنهاور» و «اراده معطوف بقدرت» از نظر «نیچه» و مانند آنها در این مرحله می‌تواند جایگزین گردد ، بی‌آنکه با واقعیات خارجی و مشاهده و تجربه سروکاری داشته باشند ، با استدلال و منطق مخصوص بر اذهان قسمت اعظم مردمان مستولی می‌گردند در این مرحله نهادها و سازمانهای اجتماعی مخصوص در ارتباط با این حالت از فکر انسانی پیدا می‌شوند ، که بعنوان مثال ، میتوان اعتقاد به «نژادبرتر» را نام برد و همچنین فکر آزادی مطلق و حق یا تکلیف غیرمشروطه بر آنها را در این مورد میتوان ذکر کرد .

در این مرحله تأثیر پذیری «ملکم» ، در خطاب «مدنیت ایرانی»